

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

راجع به روایتی که دیروز در آخر وقت خواندیم و اشکال مرحوم استاد، یک مقداری کلام مجمل شد، حالا به هر حال آن عبارت ناقص بود. این بحثی که امروز می گویم به نحو درستش را امروز است انشاء الله.

عرض کنم یک روایتی بود که مرحوم شیخ قدس الله نفسه ذکر کردند به عنوان در بحث اولشان که آیا کذب جزو کبائر است یا نه؟ یک روایتی است که مرحوم شیخ آوردند و حضرت استاد سعی کردند جواب بدهند.

عرض کردیم در همین مفتاح به اصطلاح چیست این کتاب، مصباح الفقاهه ایشان، جلد یک که دست من است، ص ۱۸۶، ظاهرا این کتاب یک چاپ جدید هم دارد، غیر از حالا افسد چاپ نجف، یک چاپ جدید دارد، ظاهرا بعضی هایش هم شاید در هامش تغییراتی شده باشد.

ایشان می فرمایند حالا من عبارت ایشان را باز می خوانم؛ و مما ذکرنا ظهر الجواب اما دل علی ان المومن اذا کذب بغیر عذر کتب الله علیه بتلك الکذبه سبعین زنيه، اهونها کمن یزنی مع امه؛

عرض کردیم تعبیرش یک کمی سنگین است، حالا یک چیز دیگری می گفت از محرمات مثل دزدی مثلا، مثل شرب خمر بهتر بود. این تعبیری سنگینی است.

عرض کردیم و من الواضح ان الزنا ۴۶: ۱۰

بعد جواب دادند ایشان. الا ان هذه الرواية ايضا ضعيفة السند، من دیروز عرض کردم در بحث گذشته خیلی ضعیف است به خاطر اینکه این روایت اصولا در کتب مشهور نیست، مرحوم صاحب مستدرک در مستدرک آورده، در وسائل هم نیست. این که من عرض کردم مال این است. بعد مراجعه کردم اگر آقایان کامپیوتر دارند این را پیدا بکنند در روایات اهل سنت، این روایت هم در مستدرک هست و هم در بحار، و اصولا از کتاب جامع الاخبار نقل کردند. هر دو بزرگوار این روایت را از جامع الاخبار نقل کردند. جامع الاخبار هم چاپ قدیم دارد، چاپ جدید دارد، تحقیق کردم. چاپ جدیدش هم دست من بود، اما نشد مراجعه کنم بینم این را استخراج کرده یا نکرده؟

.....
علی ای حال جامع الاخبار حالا شاید شماها در ذهنتان، یک وقتی مثلا چهل پنجاه سال پیش، خیلی کتاب معروفی بود، مخصوصا اهل منبر، خیلی روایات جمع و جوری دارد. یک روایت شاذی هم دارد که جای دیگر هم نیست. برای اهل منبر خیلی نافع بود. یک جلد کوچولو جامع الاخبار با خودشان می بردند اهل منبر.

و کتاب قشنگی هم هست انصافا خب بعد از این جامع الاخبار زمانا، نبوی که از بزرگان اهل سنت است، یک کتابی دارد ریاض الصالحین، البته این مرد ملایی است نبوی. خیلی مجموعه اخبار کشکول مانند جمع کرده، آن هم خیلی زیباست. یعنی واقعا کتاب بسیار لطیفی است. فنی هم هست، نکات علمی دارد، نکات حدیثی دارد. این جامع الاخبار نه، قروقاطی است.

در جامع الاخبار این حدیث در آنجا آمده، هم مرحوم به اصطلاح مرحوم مجلسی این کتاب را آورده و هم مرحوم حاجی نوری قدس الله نفسه در مستدرک از این کتاب نقل کرده است.

بعد خود ایشان در این جلد اول در جلد خاتمه در لفظ خاتمه مستدرک، یک بحثی هم راجع به جامع الاخبار دارند. البته ایشان سعی می کند تأیید بکند کتاب را، لکن بالاخر واضح نیست که ایشان کتاب را مال چه کسی می داند! من نمی فهمم ایشان تأیید می کند.

به هر حال بحث نسبتا مفصلی دارند، خودشان هم می گویند من بحث مفصلی دارم، یک مقدارش هم مال مرحوم ۰۳:۵۷

و ایشان یک بحث مفصلی راجع به مولف کتاب کردند که چه کسی چه گفته. و انصاف قصه آن که الان با خود کتاب می خورد، شخصی است به نام محمد بن محمد بن محمد شعیری، که ایشان هم نمی شناسیم. آشنایی با ایشان نداریم. و ایشان ظاهرا مولف کتاب ایشان است. حالا به هر حال در چند جا يقول مصنف الكتاب مثلا محمد بن يقول محمد بن محمد شعیری و هو مصنف الكتاب. بعضی جاها محمد بن محمد دارد. ظاهرا همین ایشان مولف کتاب باشد. البته ایشان را نمی شناسیم، آشنایی با ایشان نداریم. یک مقداری ایشان از آثار صدوق نقل کرده که الان در اختیار ما نیست. و به سه واسطه ایشان از صدوق نقل می کند. آن هم در اختیار ما نیست.

ایشان به هر حال ظاهرا اوایل قرن ششم است؛ چون یک حدیثی را نقل می کنند می گوید حدثنا فلان، الامام الحاکم، سنه ۵۰۸، حالا فرض کنید بیست سی سال هم فرض کنید بعد از کتاب زنده بودند، این نیمه اول قرن به اصطلاح ششم هستند. این آقای محمد بن محمد شعیری. کتاب قشنگی است جمع و جور کرده، البته عرض کردم مصادر ندارد. اینجا را که مصدر می کند آنجایی که گفتم، لکن به هر حال کتاب به لحاظ ارزش حدیثی اش پایین است یعنی کتاب مثلا بگوییم مقید بوده روایات صحیحیه کافی یا روایاتی را که بگوید صحیحیه هستند نقل بکند، نه این طور نیست. اما یک مجموعه لطیفی است.

یک وقتی هم خیلی هم حالا ندیدم، خیلی مخصوصا منبری ها خیلی به آن علاقه داشتند، می رفتند برای تبلیغ همین یک کتاب کوچک همراهشان بود برای مثلا فرض کنید ماه رمضان کافی بود برای تبلیغ. و روایات راقشنگ جمع کرده انصافا من حیث المجموع کتاب بدی نیست.

لکن من حیث الاعتبار خیلی پایین است. لذا مرحوم صاحب وسائل هم با اینکه اخباری مسلک است از این کتاب نقل نمی کند. و حق هم با ایشان است انصافا کتاب خیلی درجه اش پایین است به لحاظ ارسال و خیلی ابهام ها دارد. نسخ روایتی که در اختیارش هست روایات خوبی نیست، یعنی مصادر قابل اعتنا ندارد، خیلی ضعیف دارد.

این روایت را بالخصوص من مراجعه کردم ایشان از عبد الرزاق نقل می کند. عبد الرزاق از ائمه شأن است بین اهل سنت. اینجا اسم برده، سند روایت، عادات از مصادر اهل سنت است، عاداتا. اصولا عبد الرزاق در کتب اصحاب ما ایشان اهل صنعا است و سنی ها جزو بزرگان شأن می دانند ایشان را، خیلی تجلیل کردند از او، فوق العاده، جزو ائمه شأن است واقعا جلیل القدر است. فقط می گویند مشکش این است که یک مقدار تشیع داشته. فیه تشیع، و الا قطع نظر از این خیلی از ایشان تجلیل می کنند. عبد الرزاق بن حمام صنعانی، اهل صنعا بوده، کتاب مصنف هم دارد انصافا کتاب پرفایده ای است. مرد ملایی است. مرحوم شیخ طوسی ایشان را جزو اصحاب امام صادق (ع) نوشته است. ایشان در زمان امام جواد (ع) وفاتش است. ۲۰۸ یا ۲۱۰. زمان حضرت جواد (ع) است فوتش. از امام صادق (ع) هم ندارد روایت، یعنی در مصادر عامه هم، تصادفا یک عبد الرزاق دیگری شیخ اشتباه با این کرده.

علی ای حال عبد الرزاق عن نعمان در این روایتی که هست، نعمان بن عبید، ایشان هم اهل صنعا است. ایشان هم بین اهل سنت توثیق شده، البته کثیر ۲۷:۰۷ نیست. عن قتاده معروف است دیگر قتاده، عن انس عن رسول الله (ص). چون من آن روز عرض کردم سند فوق العاده ضعیف است، فعلا تا اینجایی که من گشتم، در این چند کتابی که از اهل سنت در اختیارم بود، در مصادر اهل سنت این را نیاوردند این حدیث را. اگر واقعا مال عبد الرزاق باشد قاعدتا باید بیاورند. اگر آقایان این کامپیوتر را نگاه بکنند ببینند همچین تعبیری در مصادر، خود مصنف عبد الرزاق پیش من بود، اما دیگر حال نکردم بگردم توش پیدا بکنم بینیم اصلا آورده یا نیاورده.

به هر حال اگر در مصنف هم بود این کتابهای متأخر می آوردند مثل کنز العمال. کنز العمال را نگاه کردم به دقت، در کنز العمال نبود. و به ذهنم می آید که شاید در مصادر اهل سنت نباشد. به هر حال تا حالا ندیدم. حدیث که پیش ما آمده از مصادر اهل سنت است. تمامشان از همان اهل سنت هستند، عبد الرزاق عن نعمان عن قتاده عن انس عن رسول الله (ص).

.....
به لحاظ این اسمائی که الان موجود است، حالا اگر فرض کنیم در یک کتاب خود عبد الرزاق، به لحاظ این اسمائی که الان موجود است بین اهل سنت سند معتبر است. یعنی صحیح است یعنی ثقات هستند. صحیح نه، یعنی ثقات هستند به هر حال مشکل خاصی ندارد.

بین ما نه، مشکل دارد، مصدرش هم مشکل دارد، کتاب جامع الاخبار، دقیقا هم نمی دانیم ایشان از کجا این مطلب را نقل کرده است. این راجع به چون آن روز من خیلی اجمالی عرض کردم این تفسیر مطلب، اگر آقایان در اثناء مراجعه دیدند این حدیث در کتب اهل سنت هست، به بنده خبرش را بدهند.

علی ان هذه الرواية ايضا ضعيفة السند؛ بله، بلکه ما الان برای ما ضعيفة المصدر است. عرض کردم کرارا و مرارا ما حدیث را از دو زاویه، مصدر و سندش. مصدر به لحاظ فهرستی، سند به لحاظ رجالی. از دو زاویه بررسی می کنیم. پس حدیث هم به لحاظ مصدری فعلا مشکل دارد، در کتاب جامع الاخبار آمده، یک جامع الاحادیث داریم، با آن اشتباه نشود. جامع الاحادیث مال یک از بزرگان قم معاصر شیخ صدوق است. آن هم مرسل است. او مرد با فضلی است خیلی اطلاع از او نداریم اما او را به هر حال می شناسیم. این را اصلا نمی شناسیم. محمد بن محمد شعیری را کلا نمی شناسیم.

و الا ان هذه الرواية ايضا ضعيفة السند، درست است مطلب ایشان درست است. ضعيفة المصدر هم هست. و يضاف الى ذلك ما ذكرناه في بحث الغيبة، این نکته را من در روز چهارشنبه توضیح کافی ندادم. یعنی بعد دیدیم که

س: کجای مقدمه، مصدر یا سند؟

ج: هر دو باید بررسی بشود.

س: نظر

ج: نظر خود من از اهمیتش مصدر شاید بیشتر باشد. بین اصحاب قدمای ما مصدر بیشتر است. از قرن هشتم به بعد از زمان علامه سند بیشتر شده تا الی یومنا هذا. اصلا بحث مصدری را نمی فهمند غالبا.

.....
اخباری ها به نظر من هدفشان از آن بحثها این بود که روی مصدر تکیه بکنند. اخباری ها. عرض کردم این مباحثی که ما در فهرست و به لحاظ شناخت مصدر مطرح کردیم، به این صیغه نیامده، اما وقتی انسان کلمات اخباری ها را نگاه می کند، می بیند مراد جدی شان همین است. این تعبیر را نگفتند، مطلب را گفتند، تعبیر را نگفتند.

و یضاف الی ذلک، بعد یک نکته دلالتی هم ایشان اشکال می کنند. ما ذکرناه فی مبحث الغیبه و هو ان کل واحد من الذنوب مشتمل غالباً علی خصوصیه لا توجد فی غیره و کونه اشد من غیره فی هذه الخصوصیه لا یستلزم کونه اشد من فی جمیع ... بله ایشان در باب غیبت هم هست روایت که الغیبه اشد من الزنا، لکن در آنجا دارد لان صاحب الغیبه اذ استغفر الله لا یغفر له حتی یرضی عنه صاحبه؛ به خلاف زنا. لذا ایشان جواب ایشان در آنجا فرمودند، جواب آقای خویی روشن شد؟ فقط اشدیت غیبت به این نکته است. در باب زنا استغفار می تواند کافی باشد، در باب غیبت استغفار کافی نیست باید آن ۱۱:۳۴ هم راضی بشود.

این جوابی است که ایشان در آنجا فرمودند.

اما خیلی عجیب است از ایشان این چه ربطی به اینجا دارد؟ در آن روایت آمده ایشان می گوید اگر از یک جهت اشد بود، لازم نیست از جمیع جهات اشد باشد. درست هم هست این حرف. آنجا هم بد نیست. خوب دقت بکنید. آنجا چون تصریح شده بان صاحب الزنا اذا استغفر الله یغفر له اما صاحب الغیبه لا یغفر حتی یغفر له صاحبه؛ صاحب او، آن شخصی که اغتیابش کرده او راضی بشود.

پس بنابراین، اما اینجا نمی فهمم کتب الله علیه بتلک الکذب سبعین زنیه، اهونها کمن یزنی مع امه نستجیر بالله. اینجا چیزی نیامده، نمی دانم. نمی فهمم حالا مراد ایشان چیست. چون ما آن روز عبارت ایشان را مجمل خواندیم. حالا امروز به تفصیل عرض کردم. آنجا روایت دارد که اشدیت به این نکته است. این رضایت طرف را می خواهد. نستجیر بالله مردی با زنی زنا کرد، اگر توبه کرد خدا می بخشد، دیگر لازم نیست آن زن هم راضی بشود. آن طرف لازم نیست راضی بشود. اما در غیبت باید آن طرف راضی بشود. توی آن روایت این جور آمده. به این جهت بگوییم غیبت اشد است، به این جهت. خیلی خب سلمنا. این لازم نیست که غیبت از جمیع جهات اشد باشد. این توجیه ایشان.

لکن در آن روایت آمده این نکته. اینجا نکته ای نیامده است. اذا کذب بغير عذر کتب الله علیه بتلک الکذب سبعین زنیه اهونها کمن یزنی مع امه؛ ندارد نکته اش چیست که.

س: شاید همین باشد که کذب هم به مجرد استغفار به اصطلاح...

ج: ندارد نکته‌ای، آن زنا به مجرد استغفار کافی است. این توش نکته‌ای ندارد من نمی‌فهمم حالا شاید مقرر درست نوشته، و الا ایشان نوشته کل واحد من الذنوب مشتمل علی غالبها خصوصیه، بله توی آن روایت دارد که خصوصیت دارد، آن حرف درست، آنجا درست. اما اینجا چیزی ندارد. توی این روایت چیزی ندارد.

نعم قد یكون، مگر این مطلب شر من شرب الخمر باشد. ان الله جعل لشر اقفالاً وجعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب والكذب شر... مگر این عبارت مربوط به آن باشد. چون ایشان می‌گوید: نعم قد يكون بعض افراد الكذب اشد من شرب الخمر والزنا، كالكذب على الله و علی رسوله و كالكذب لقتل النفس المحترمه و ۱۴:۰۰ ولا مضايقة في جعله حينئذ من الكبائر؛ عرض کردم مرحوم استاد این بحثی را که اینجا دارند، یک بحث فرضی است. تمام گناهان پیش ایشان جزو كبائر است. دیگر نمی‌خواهد بحث بکنند. این برای کسی است که تفصیل بین كبائر می‌کند.

س: ۱۸:۱۴

ج: بله خب، قول زور، این عبارت ایشان من نمی‌فهمم الان. حتی دارد و الكذب شر من الشراب نگفته نکته‌اش چیست. حتی در آن روایت. آنجا در آن روایت دارد که چرا غیبت اشد از زناست، چون در باب زنا احتیاج به رضایت طرف مقابل نیست، توبه بکند خدا می‌بخشد، در باب غیبت می‌خواهد، حالا فتوا هم خودشان ندادند. تصادفاً آن روایت هم فتوا به آن ندهند، خود آن روایت هم سند روشنی ندارد.

علی ای حال این مطلبی را که ایشان در اینجا فرمودند فعلاً ما معنای عبارت ایشان را نفهمیدیم، و البته احتمال دارد، احتمال دارد که یک مطلبی جوابی را بعد ایشان می‌گویند، و این مطلب هم به آن روایت مفاتیح که در باب شرایع آمده بخورد، شاید به یک معنایی هم به این روایت سبعین زنی.

عرض کنم حضور با سعادتان آن که ما الان، عرض کردیم این معنا که خب واقعا معنای سنگینی است که کذب بدتر از سبعین زنی باشد، زنا باشد، و اهونش هم زنا با ام. اما ممکن است با قرینه بقیه روایات با اینکه این روایت عرض کردم به لحاظ مصدری و به لحاظ سندی به لحاظ ما الان مشکل دارد. با تمام این حرفها شاید بشود این را اجمالاً قبول کرد؛ یعنی اجمالاً توجیهی برایش گفته بشود. حاصل آن توجیه این است که اصولاً گناهان در زندگی انسان هر کدامشان یک انحراف در یک جهت زندگی هستند. مثلاً دزدی انحراف در مسئله ملکیت است. زنا انحراف در مسئله زوجیت است. هر کدامشان، یعنی بعبارۀ آخری هر گناهی در یکی از مظاهر زندگی ما بروز دارد، یعنی

آن گناه بودنش، مثلاً فرار از زحف این مشکلش از جنگ انسان فرار کرد، به جامعه اسلامی ضرر می‌رساند. بروزش به جامعه اسلامی است. جامعه اسلامی شکست می‌خورد، کفار مسلط می‌شوند. دزدی کرد، یک جور. قتل کرد، آن روابط اجتماعی که بین مثلاً عفت اجتماعی آن خدشه دار می‌شود. این این طور است. آن وقت زنا یک رابطه خاصی خدشه دار می‌شود.

حالا فرض کنید نستجیر بالله زنای مادر آن رابطه قرابت، آن خدشه دار می‌شود؛ یعنی یک رابطه به اصطلاح هم جنسیتی هست، و هم قرابت، هر دو رابطه ضربه می‌خورد، مراد این است.

اما دروغ این طور نیست، دروغ اگر انسان گفت، کل روابط ضایع می‌شود؛ چون بنای وجود را که خداوند قرار داده الذی جاء بالصدق، کل وجود بر صدق است نه در یک جهت معین. کل حقیقت وجود، کهکشان‌ها، زمین و آسمان، تماماً مبنی بر صدق هستند، تمامی انبیاء الهی مبنی بر صدق است، تمام شرایع الهی، این کلمه الذی جاء بالصدق، یک چیز عجیبی است حالا در قرآن هم آمده و مفسرین هم بحث کردند. یکی از دوستان ما که با تورات عبری هم آشناست، توی خود تورات هم همین عبارت دارد. یک قسمتی از تورات که بشارت به رسول الله (ص) است می‌گوید و یجئکم بالصدق، در تورات که جزو بشارات به رسول الله (ص) است، یکی از بشارات تورات این است که یجئکم بالصدق؛ چون این اگر ملاحظه کنید نمی‌خواهیم وارد تفسیر بشوم، توی تفسیر، البته در روایت هم دارد که جاء بالصدق یعنی و صدق به یعنی امیر المومنین، لکن اضافه بر این یکی از عجایب آیات است. الذی جاء بالصدق که اصلاً رسول الله (ص) جاء بالصدق. مفسری نوشته که این چرا اینجا آمده و معنای این عبارت چیست؟ که واقعا گاهی اوقات خود خیلی رویش فکر کردم. بعد دیدم عین این تعبیر در تورات است. یک آیه‌ای را خواند این آقا برای من خواند. چون من عبری بلد نیستم دیگر حفظ نکردم و مضمونش این بود که این کسی که خواهد آمد از من که امت کذاست، و شواهدی هم که مثلاً، از عرب خواهد بود و در میان کعبه، یجئکم بالصدق، یعنی اینقدر این مسئله صدق رویش حساب است که جزو بشارات الهی به رسول الله (ص) است که یجئکم بالصدق.

پس بنابراین و لذا دارد که عرض کردم این روایت را آن روز عرض کردم این روایت در متنش اختلاف است. در بعضی متن‌هایش این است که اگر انسان دروغ گفت کتب عند الله کاذبا؛ توی بعضی‌هایش دارد که اذا کذب الرجل کتب عند الله کذابا؛ این عند الله را دقت بکنید. توی روایت دارد که لا یزال العبد یکذب حتی ... در بعضی‌هایش در می‌آید که به یک بار گفتن. البته از نظر نقطه حالا بحث خطی‌اش را هم بگوییم بحث تاریخی‌اش.

در خط به اصطلاح خط کوفی کذاب و کاذب یک جور نوشته می شد. آن الف وسط نوشته نمی شد. دقت می کنید؟ کذابا و کاذبا یک جور مثلا هاشم و هشام یک جور نوشته می شد. لذا هم خیلی ۱۹:۳۰ بین هاشم و هشام است. بلکه هیشم هم نزدیک آن بود. بلکه اگر آن ه هم درست نوشته نمی شد میثم هم با آن اشتباه می شد. یعنی این سه چهار تا اسم خیلی در معرض اشتباه با همدیگر بودند. هیشم و هشام و هیشم و هاشم و حتی میثم، اینها همه در معرض اشتباه با یکدیگر بودند.

این کذاب و این که کتب عند الله کذابا یعنی انسان وقتی که دروغ می گوید دروغ او در حقیقت یک انعکاس در کل وجود دارد. اما اگر زنا کرد، انعکاسش در یک مرحله است. فرض کنید در مسئله زوجیت. دزدی کرد انعکاسش در مسئله ملکیت است. این که جعل، و لذا در آن روایت و یک وقتی هم سابقا عرض کردیم مسئله شرک بالله که ذکر شده اکبر به اصطلاح کبائر، به لحاظ اینکه حقیقت تمام معاصی یک نحوه شرک به خداست. کسی که زنا می کند یک نحوه شرک است دیگر خب، ازدواج را خدا برایش قرار داده، نکاح قرار داده، این یک درجه شرک است هر چه که نگاه بکند انسان.

این که در این روایت آمده خبرکم باکبر الکبائر خیلی لطیف است. شرک و کذب را با هم آورده است. خیلی دقیق است معنا. شرک به لحاظ وجود، کذب به لحاظ رفتار انسانی. در رفتار انسانی آن که زیربنای تمام گناهان است کذب است.

س: کذب در یک خصوصی کذب می گوید مثلا قتل این مال قتل است، دروغ می گوید مال زنا

ج: همین، می خواهد این را بگوید، روایات و آیات، نه آیات می خواهد بگوید نه کذب این جور نیست. اشتباه نکنید. کذب زیربنای همه گناهان است. مثل به اصطلاح مثل اشراک. توی یک روایت دارد که ما نداریم حالا در مصادر عامه، عایشه می گوید نمی دانم موی برادرم عبد الرحمن نمی دانم کدام یکی را با دستم، بعد دستم را انگشتم را، فقال لی رسول الله (ص) هذا کذب الانامه، این کذب انگشتانت است. خیلی عجیب است. هذا کذب الانامه، تو با انگشتانت داری دروغ می گوید.

س: در زنا هم داریم، زناي انامه،

ج: بله، زناي چشم داریم

بله دقت کردید؟ اما آن محدود است. زنا به هر حال یک دایره محدودی است. ببینید دقت بکنید در این که اکبر الکبائر است، البته عرض کردم این روایت اکبر الکبائر که آقای خویی نوشتند ضعیفه السند، این در بخاری به سند صحیح از ابو حریره آمده، پیش ما هم نقل شده اما به سند صحیح نیست، معلوم است از سنی ها گرفته است. در آنجا اکبر الکبائر را سه چیز گرفته؛ یکی شرک که این مظهر کلیه گناهان

است؛ یکی کذب که آن هم مفتاح جمیع گناهان است؛ یکی هم عقوق الوالدین. این عقوق الوالدین چون پدر و مادر اصل وجود ما از آن است. ما اگر از این رشته اصلی خودمان جدا بشویم، از کل جامعه هم جدا می‌کنیم، اگر اصل ما که آن است ما با آن سر دعوا و جنگ داشته باشیم، با بقیه چیزها که اصل ما نیست، قطعاً خواهد بود.

ولذا من فکر می‌کنم این که می‌گوید کتب الله علیه بتلك الکذبه، یعنی در حقیقت این با زنایک جهت را خراب کرده، اما با کذب، این که سبعین هم شاید برای مبالغه باشد، سبعین زنی، یعنی در حقیقت با کذب کاری کرده، با تمام وجود در افتاده. کتب عند الله کاذبا. عرض کردم آن روایت اذا کذب العبد مومن، آن روایت سه متن دارد. در مصادر عامه هم هست در مصادر ما هم هست، ما هم داریم مستقلاً داریم، آنها هم دارند. در مصادر ما و آنها متأسفانه یکی اینکه به مجرد یک کذب، کتب عند الله. یکی اینکه نه، اگر زیاد دروغ گفت کتب عند الله. یکی اینکه کتب کاذبا، یکی اینکه کتب کاذبا. دقت فرمودید؟

پس بنابراین من فکر می‌کنم این روایت را بشود معنا کرد و انصافاً هم با آن روایت اکبر الکبائر می‌خورد. و انصافاً هم با آن روایتی که می‌گوید کذب مفتاح جمیع گناهان هست هم می‌خورد. یعنی اگر انسان دروغ گفت، با دروغ ممکن است همه حدود را بشکند مثل شرک. چطور همه گناهان یک مظهري از شرک هستند، تمام گناهان را انسان فقط فرقی این است که در باب شرک، گناه مظهر شرک است، در باب کذب، کذب مفتاح گناهان است.

س: چطور اگر یک دروغی گفت و یک پولی را به ناحق زد فقط اقتصادی نیست؟

ج: اقتصادی هست، نه می‌دانم،

س: دیگر ربطی به بقیه گناهان ندارد

ج: نه می‌دانم، آن دروغ اگر آن صفت دروغش باشد، زنا هم با همان دروغ می‌کند. اگر یک دفعه

س: چرا گسترش می‌دهید به جاهای دیگر

ج: لذا عرض می‌کنم، یعنی این صفت، یعنی این دزدیدن یک صفتی است که این حد محدود دارد. اما اگر شما دروغ گفتید، خوب

دقت بکنید، با دروغتان آمادگی همه گناهان را دارید. هیچ فرقی نمی‌کند.

س: چرا؟ این چرایی

ج: مثل من قتل نفس بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس؛ یک بحثی داریم که خب نمی شود یک نفر کأنما قتل الناس که معنا ندارد. اگر انسان یک نفر را کشت، چه معنا دارد که هزار نفر را بکشد، تمام مردم را کشته باشد. سابقا هم عرض کردم.

بعضی از مفسرین نکته لطیفی در اینجا دارند. می گویند در اینجا تنزیل به لحاظ مقتول نیست، تنزیل به لحاظ قاتل است. خوب دقت بکنید. نه اینکه یک نفر مثل همه مردم است، نه اینکه، ما خیال می کنیم ابتدائاً تنزیل به لحاظ مقتول است. اگر شما یک نفر را کشتید مثل این که همه را کشتید. خب یک نفر که همه نمی شود. نه، تنزیل به لحاظ قاتل است. کسی که یک نفر را بکشد این صلاحیت دارد که همه را بکشد. فرق نمی کند. تنزیلش روی قاتل است نه تنزیل روی مقتول. و الا یک نفر که همه مردم نمی شود.

س: خلاف ظاهر است

ج: خب دیگر. نه تصادفاً دقت هم بکنید همین است. من قتل فکانما قتل. نه ظاهرش که همین طور است. انصافاً هم حرف بدی نیست. بله، الان وارد بقیه بحث نمی شویم.

پس این مطلبی که آقای خویی فرمودند روایت ضعیف السند هست، قبول دارم

س: اکبر الکبائر قول زور آمده، کذب نیامده

ج: خب می دانم چون کذب قطعاً جزو آن است. اصلاً گفته شده اصلاً قول زور فقط خصوص کذب است. اما خلاف ظاهر است. گفته شده.

و منها ما عن العسکری علیه السلام فانها قال جعلت الخبائث که دیروز خواندیم. البته این روایت امام عسکری (ع) هم سندش مرسل است، در همین جامع الاخبار است. بعد از آن روایت این را آورده است. فعلاً الان جای مصدر دیگری پیدا نکردم. به نظرم توی تفسیر هم نبود، این روایت ظاهراً توی تفسیر هم نباشد. علی ای حال این روایت فعلاً در جامع الاخبار است، صاحب وسائل هم نقل نکرده. در بحار هم آمده، در مستدرک هم آمده، اما صاحب وسائل نقل نکرده است.

و فيه اولاً روایت ضعیفة السند، این مطلب ایشان درست. و ثانیاً لا ملازمة بین کون الشیء مفتاحاً للخبائث و بین کونه معصية؛ این اشکال دیگری است که دیروز نخواندیم، امروز برای تکمیل بحث می خوانیم. که آقای خویی می فرمایند اینکه اگر مفتاح خبائث شد این معنایش این نیست که خودش معصیت باشد.

عرض کردم اولاً خوب دقت بکنید این روایت که مفتاحیت است چند متن دارد؛ خبائث دارد، معاصی دارد، شرور هم دارد. این که ایشان البته خبائث را ایشان نوشته لا ملازمة، این اشکال متن این اشکال در کلمات مرحوم ایروانی استاد ایشان آمده است. مرحوم آقای ایروانی این بحث را انجام دادند که اگر شیء مفتاح خبائث یا معاصی بود، لازم نیست که خودش حرام باشد.

فانه قد یکون شیء غیر محرم و مع ذلک یکون مفتاح للحرام کالشبهات و مقدمات الحرام؛ مثل شبهات. شبهات این طور است. ولذا بله و علیه شأن هذه الرواية شأن الروایات الامر بالاجتناب عن الشبهات، فهی غیر دالة على حرمة الکذب فضلاً عن كونه من الكبائر؛ به نظرم شاید ایشان تحت تأثیر استادشان قرار گرفتند. حالا استاد بزرگوارشان هم یک ذهنیت معینی داشتند.

همین الان ما درس اول آقایانی که تشریف داشتند بحث اصول کلمات آقای خویی را در این شبهات خواندیم. حدیث شبهات را همین الان خواندیم. و در آنجا ایشان فرمودند امری که در اینجا است ارشادی است. خود ایشان فرمودند. خواندیم الان. اما در ما نحن فيه ظاهر امرش مولوی است. یعنی مراد این است که حرمت کذب به لحاظ فی نفسه حرام است. در آنجا بحث اجتناب از شبهات را ایشان ارشادی گرفتند. بعد هم در آنجا فرمودند در روایت فرض هلکه شده، اینجا خب فرض هلکه نشده که. اینجا دارد می گوید این کذب شما را می رساند. آنجا فرضش این است که یک هلاکی قبل از... خواندیم الان، آقایانی که درس اصول تشریف داشتند می دانند. ما الان عبارت ایشان را خواندیم. فکر می کنم ایشان یادشان رفته که در بحث اصول در ذیل آن روایات چه فرمودند.

و اما مقدمات حرام، این هم خیلی از ایشان بعید است واقعا؛ چون مقدمات حرام اولاً محل کلام، ایشان مقدمات واجب را واجب نمی دانند. مقدمات حرام، عرض کردیم عملی را انسان انجام بدهد که فی نفسه عنوانش حلال است مثل سوار اتوبوس شدن. اگر این سوار اتوبوس شدن را انجام بدهد به خاطر اینکه برود کسی را بکشد. می گویند مقدمه حرام. اگر سوار اتوبوس بشود که برود یک چاقویی بدهد به یک آقای که یک کس دیگری را بکشد، می گویند اعانه بر اثم.

هر فعلی که از انسان صادر بشود که خودش فی نفسه عنوانش حلال باشد، خوب دقت کنید، آن وقت واقع بشود در طریق اتیان حرام از خود انسان، اسمش مقدمه حرام است. واقع بشود در طریق اتیان حرام از غیر، اسمش اعانه بر اثم است.

و این هم به قول قدمای اصحاب مشق شب. چه دقتی اصولی ها کردند و فقهای اسلام، سنتا و شیعتا، بحث مقدمه حرام را در اصول آوردند، بحث اعانه بر اثم را در قواعد فقهیه آوردند؟ با اینکه الان دیدیم دیگر تعبیرش به هم یکی است. نکته فنی را ملتفت شدید؟

چرا بحث مقدمه حرام را توی اصول آوردند، بحث اعانه بر اثم را توی مسئله به اصطلاح قواعد فقه آوردند؟ که سنی ها غالبا به آن اشباه و نظائر می گویند. یعنی آقایان اصولی ما بحث اعانه بر اثم را اصولی نمی دانند. جزو قواعد فقه می دانند. خیلی شبیه مقدمه حرام است. در باب مقدمه حرام شما عملی است که فی نفسه حلال است، مباح است، انجام می دهید چون یترتب علیه صدور الحرام من نفسه، به خودش. اگر یترتب علیه صدور الحرام من الغير این اعانه بر اثم است.

پس اولاً این محل کلام است حرام بودن مقدمه. ثانیاً انشاء الله یعنی گذشت این بحث در اصول. چه در مقدمه واجب چه در مقدمه حرام، این بحث معروف که صاحب فصول قائل است که مقدمه موصله حرام است. شما سوار اتوبوس شدید به عنوان اینکه بروید فلان جا مثلاً شراب بخورید من باب مثال. رسیدید آنجا برگشتید شراب نخوردید برگشتید. خب این مقدمه حرام نیست، سوار اتوبوس شدن که حرام نیست.

البته کفایه اصرار دارد که مقدمه مطلقاً واجب است. موصله و غیر موصله. لکن حق با صاحب فصول است، مرحوم استاد هم مبنایش همین است. ما هم مبنایمان همین است که مقدمه موصله حرام است. خود ایشان هم باید همین را بگویند. خب اگر مقدمه موصله شد، این فعل حرام است چون طرف ۵۶:۳۰ حرام، کی گفته این فعل حرام نیست؟ اگر کسی مقدمه حرام را حرام بداند، آن وقتی که سوار اتوبوس بشود برود شراب هم بخورد. ایشان می گویند مقدمه حرام، حرام نیست. چرا نباشد؟ این سوار اتوبوس شدن فی نفسه حلال است، حالا که مقدمه حرام شده، یعنی اوصلکم الی شرب الخمر، این بشود حرام.

خیلی تعجب است از ایشان، کالشبهات و مقدمات الحرام؛ شاید در ذهن ایشان مبنای صاحب کفایه بوده که مقدمه حرام مطلقاً حرام است ولو موصل نباشد. خوب دقت بکنید. مثلاً سوار اتوبوس شد برود که شراب بخورد، شراب نخورد برگشت، ایشان می خواهند بگویند این مقدمه حرام، حرام نیست. درست هم هست. این یکی حرام نیست، چون موصل نبود. خصوص مقدمات موصله حرام است. خصوص مقدمات موصله واجب است.

علی ای حال این مطلبی را که ایشان در اینجا فرمودند، عین این مطلبی است که از مرحوم استادشان آقای ایروانی نقل کردند و این مطلب به هیچ وجه قابل قبول نیست.

فهم عرفی اصلاً خصوصاً با این روایتی که ما الان کردیم، در این روایت مراد این روایت مثل همان اکبر الکبائر است. یعنی کذب یک خصیلتی دارد که می تواند شما را به تمام کبائر برساند. این خصیلت کذب است. مفتاحیتش این است. مفتاح هست برای یعنی انسان با

دروغ گفتن، اگر هر کبیره‌ای یکی از جهات است، یکی اشراک بالله، یکی عقوق والدین، و یکی هم کذب، خصائص این سه تا این است که اینها زمینه ساز هستند برای تمام گناهان. فقط فرقیان این است، در اشراک بالله هر گناهی فی نفسه مظهر شرک است، کذب مظهر به اصطلاح مثلا دزدی نیست، کذب مظهر فرض کنید زنا نیست، کذب مظهر فرض کنید شرب خمر نیست، مفتاح برای آن است. یعنی اگر کسی دروغ گفت، در زندگی اش دروغ رایج شد، این دیگر با تمام وجود در حقیقت دعوا دارد. این جنگش با تمام وجود است.

لذا به نظر ما انصافا این که آقای خویی اشکال فرمودند تبعا لاستادشان وارد نیست. این طایفه از روایات با طایفه روایات اکبر الکبائر انصافا می خورد. البته عرض کردم روایات اکبر الکبائر از طریق ما نیست.

مسئله بعدی که در کتاب شیخ آمده، و يمكن الاستدلال علی كونه من الكبائر بقوله تعالى، (انما يفتری كذب الذین لا یؤمنون بایات الله)؛ از این آیه مبارکه معلوم می شود کسی که ایمان ندارد دروغ می گوید، پس این می گوید شخصی که دروغ می گوید ایمان به خدا ندارد. این معنایش این است که کذب هم بالاتر از کبائر است. اصلا عدم ایمان بالله.

و فیه، ایشان اشکال کردند که ان الایه، البته دیگر اشکالات ملا لغتی نمی خواهد بکنیم. فکر می کنم در این چاپ من باشد، چاپ شاید جدید از این شده باشد عوض شده، آدرس داده نمل، سوره فلان، آیه فلان، هم نملش غلط است، این سوره نحل است، نمل نیست. آیه ۱۰۷ نوشته، آن هم ۱۰۵ است. هر دو را غلط چاپ کرده، انشاء الله از غلط مطبع است.

و فیه ان الایه و ان كان زائدة الدلالة علی كون الكذب المذكورة فيها من الكبائر، این را قبول می کند ایشان چون آیات الله، ولكن الظاهر من ملاحظة الایه و ما قبلها ان مراد بالكاذبين فی الایه الشریفه هم الذین یفترّون علی الله و علی رسوله فی آیات الله كالیهود و المشرکین، مراد آنها هستند. لزعمهم ان ما جاء به النبی کله یا کله، کله درست است، من تلقاء نفسه و مفتریات شخصه؛ لذا پیغمبر (ص) می فرمودند که نه من افتراء نکردم، دروغ نیست، البته این تلقاء نفسه نیست، آیه قبلش است. لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین؛ می گفتند اینهایی که پیغمبر (ص) دارد می گوید از غیر گرفته است. یک مجموعه ای هستند، نمی خواهم الان اسم ببرم، یک مجموعه ای هستند، چند تایشان در مدینه مکه بودند یکی دو تایشان، دوسه تایشان هم در مدینه بودند. در تاریخ شاید حدود پنج شش نفر هستند. اسم برده شده در ذیل آیه اگر مراجعه کنید که پیغمبر اکرم (ص) را نسبت می دهند که قرآن را از آنها گرفته. دوسه نفر هستند در مدینه، دوسه نفر هم در مکه هستند. و عده ای هم از مفسرین گفتند ممکن است همه شان، چرا یکی را بگوییم، در اکثر روایات یکی یکی آمده، اما قابل جمع است.

این که می گوید من تلقاء نفسه و مفتریات شخصه، نه من تلقاء نفسه، می گفتند اینها که می گوید وحی است، اینها وحی نیست، اینها آیات الهی نیست، اینها را از کس دیگری گرفته، خود آیه قبلش است، لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین؛ انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله؛ حالا به هر حال این فقط می خواستم ...

و قد رد الله کلامهم علیهم بقوله عز من قائل انما یفتری الکذب الی آخر و علی هذا فالکذابون المذكورون فی الایه لم یؤمنوا بالله و رسوله و بالمعاد من الاول لا ان الکذب اوجب خروجهم من الایمان لکی تدل الایه علی مقصد المصنف.

من برای توضیح بیشتر اینجا اگر قرآن باشد، بالای سرتان ببینید قرآن هست.

عرض کنم در سوره نحل است، نمل نیست. سوره نحل قبل از سوره اسراء است. در سوره مبارکه نحل این مطلب را به اصطلاح ...

قبل از سوره اسراء است، اسراء که نصف قرآن است دیگر.

عرض کردم ایشان نوشته ۱۰۷، ۱۰۵ است، ۱۰۷ نیست.

سورة النحل، آهان پیدا کردم.

ببینید این عده ای از آیات است ایشان، ببینید و اذا بدلنا آیه مکان آیه، این دوسه تا آیه قبلش است. و الله اعلم بما ينزل قالوا انما انت مفتر، ببینید افترا از آنجا؛ چون دارد ما نسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها، بل اکثرهم لا یعلمون؛ قل نزله روح القدس من ربک؛ افترا نیست. بالحق لیثبت الذین آمنوا؛ این تبدیل آیه به خاطر تثبیت مومنین است. و هدی و بشری للمسلمین؛ دقت کردید این مجموعه آیاتی است و ظاهرا خطاب احتمال دارد در این آیه مبارکه یهود باشد. چون آنها مخصوصا معروف بود که نسخ را قائل نبودند.

در اینجا آیه قرآن و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین، ان الذین لا یؤمنون بآیات الله، ببینید اینجا هم همان آمده، کسانی که ایمان، دقت کنید نکته را، لا یهدیهم الله؛ یعنی اگر شما به اصطلاح می گوید من به آیات ایمان ندارم، این را به طور کلی بدانید کسی که مومن به آیات الهی نیست، خداوند او را هدایت نمی کند. نمی تواند آیات الهی را بیاورد. چون وجود بر اساس صدق است، شما نمی خواهید این طرف و آن طرف بروید. اگر کسی گفت من آیه می آورم ببینیم در هدایت هست، در طریق مستقیم هست یا نه؟ اگر در طریق مستقیم هست این علامت صدقش است. چون اگر در طریق مستقیم نبود این نمی شود بگوید من آیات الهی دارم. ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهدیهم الله؛ چون الله و حق صدق است، این هدایتی نیست،

و لهم عذاب الیم؛ این کلمه الذین لا یؤمنون بایات الله را پیغمبر (ص) دارد خطاب به کی می کند؟ به یهود می کند. پس بنابراین مخاطب یهود است یا به تعبیر ایشان مشرکین. آن وقت این آیات الله باید بگوئیم اینجا یک نکته عقلانی است نه نکته تعبدی.

بعد که خدا، انما یفتی الکذب الذین لا یؤمنون بایات الله؛ می گوید شما که مثلاً قبول دارید من محمد امین هستم، من را به صدق که قبول داشتید، آیاتی را هم که آوردم که قبول داشتید، اگر این آیات خوب دقت کنید، خطاب با مشرک است، با کافر است، اگر این آیات به اصطلاح درست است، این نمی شود کذب باشد. کسی به آیات ایمان ندارد، کسی که از آیات الهی است دروغ می گوید، افترا می بندد. وقتی شما آیات را پیش من می بینید معنایش این است که من افترا ندارم.

من به نظرم این آیه مبارکه نه فقط، و لذا بعد هم می گوید و اولئک هم الکافرون، که اصلاً اینهایی که کذب می گویند، اینها در واقع نه فقط لا یؤمنون بایات الله، حقیقت کفر است.

س: هم الکاذبون

ج: هم الکاذبون، معذرت می خواهم. اینها دروغ گو هستند. اینها که یفتی الکذب. اشتباه خواندم. نه کافرونش بعد است. من کفر بالله من بعد ایمانه؛ احتمالاً من کفر تفسیر به کاذبون باشد. اینها کسانی هستند که کفر بالله بعد ایمانه.

پس بنابراین در حقیقت این آیه مبارکه مثل این است که شما مثلاً به یک آقایی که بلا نسبت می گوید شما دروغ می گوید، می گوئیم کسی که در لباس مقدس روحانیت است دروغ نمی گوید. ببینید یعنی کأنما اصل مطلب مسلم است. یعنی این کبیره بودنش بیشتر از تعبد است. خوب روشن شد؟ کأنما اصل مطلب مسلم است؛ یعنی حتی آن یهودی هم قبول دارد کسی که ایمان به آیات الهی ندارد دروغ می گوید. خوب دقت بکنید.

این وصف بر منی که پیغمبر هستم صدق نمی کند. و لذا به خلاف این مطلبی که آقای خویی نوشتند، البته مرحوم آقای ابروانی جواب دیگری دادند، آقای خویی جواب دیگری، جوابشان فرق می کند، هر دو جواب دادند. به ذهن من می آید که این آیه مبارکه دلالتش بر این که کذب جزو کبائر است و جزو امور بسیار قبیح است، خیلی واضح تر از بقیه است. یعنی حتی مشرکین هم قبول دارند. حتی یهود هم قبول دارند. ظاهراً مخاطب یهود باشد. آنها هم قبول دارند که انسانی که کاذب است این هیچ رابطه ای با آیات الهی ندارد، هیچ رابطه ای با اینکه عنوان محمد امین، شما می بینید که آیات الهی در دست من جاری شده، چطور این آیات الهی را می بینید مثلاً می گوید مثلاً فلان آقا به

ایشان یاد داده، من دروغ می گویم؟ اصلاً ممکن نیست خدا انسان دروغگو را هدایت بکند. خوب دقت کنید. امکان ندارد خداوند انسان دروغگو را به حق هدایت کند. خیلی تعبیر قوی است.

و لذا به نظر من این آیه دلالتش بر اینکه جزو کبائر است از بقیه قوی تر است. یعنی مشرک هم قبول دارد. آن کسی که هم می گوید آقا شما مثلاً کسی که این روایت را می گوید دروغ نمی گوید، کأنما طرف قبول دارد، می خواهد یک مقامی دارد که بالاتر از این حرف ها است که دروغ گفته بشود.

و لذا فکر می کنم دلالت آیه مبارکه تمام باشد. البته مفسرین هم صحبت هایی دارند که فعلاً دیگر وارد نشدیم.

این مقدار از ادله ای که مرحوم شیخ اقامه فرمودند به نظر من خوب است. مشکل خاصی ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین